

## اقلیت های دینی در ایران

### سخنرانی هومر آبرامیان در دانشگاه تل – آویو

درود به روان و فروهر زرتشت پاک، ابر اندیشمندی که در دل تاریکیهای زمان یک تنه در برابر همه ی اهریمنی رایات کیش باتان کیشهای دروغین بپا خاست و جهان تاریک را به روشنایی خرد آراسته کرد .

درود به روان و فروهر کوروش بزرگ، ابر شهریاری که در پرتو اندیشه و گفتار و کردار نیک خود جهان تاریک را روشنایی بخشید و ارزشها را از زشتی به زیبایی درآورد .

درود به روان و فروهر فردوسی بزرگ، ابر سخنسرایی که با سرودن شاهنامه کلان خود دریچه ای از فرهنگ ایران بروی ما گشود تا چگونه زیستن و چگونه مردن را بیاموزیم.

درود به روان و فروهر همه آزاده زنان و بزرگ مردانی که در ساختار فرهنگ جهانی سنگی بر سنگ گذاشتند و کاخ سربلند فرهنگ جهانی را پی گذاشتند.

و با ارمغان بهترین درودهای سرود گونه به شما استادان گرنامه، فرزندگان و دانش پژوهانی که از راههای دور و نزدیک در اینجا گرد آمده اید تا از فرهنگ ایران و هنایش آن در فرهنگ جهانی بگوییم و بشنویم.

از من خواسته شده است تا در باره ی **(اقلیت های دینی در ایران)** سخن بگویم. ولی جادارد پرسیده بشود که (اقلیت های دینی در کدام ایران؟؟) ایران پیش ، یا ایران پس از اسلام؟؟.

شک نیست که چگونگی زیست مردمان در هر سرزمینی پیوندی بهم بسته با فرهنگ مردم آن سرزمین دارد.

در ایران امروز دو فرهنگ ناسازگار درکارند، یکی از این دو فرهنگ برآمده از اندیشه های هستی شناسانه مردمی است که در هزاره های تاریخ در آن پشته فراخدامن زیسته، و در بهسازی و نوسازی جهان کوشیده اند، و آن دیگری ره آورد بیابانگردان فرهنگ ستیزی است که بزور شمشیر، و آسیابهای خون، و دستبازی به زنان و دختران خوبچهر ایرانی، بر مردم ایران پذیرانده اند.

این دو فرهنگ در هیچ زمینه ای این همان نمی شوند، فرهنگ ایران از زبان داریوش بزرگ می گوید: اهورا مزدا خدای بزرگی است که این زمین آفرید ، که آن آسمان آفرید، که مردم آفرید و شادی را برای مردم آفرید .

در این فرهنگ سخن از «مردم» در میان است ، «مردمی» که دین شان و باورها ایشان آنان را از هم پاره نمی کند، و «شادی» دهشی است که از سوی اهورا مزدا به همه ی «مردمان» ارمغان گردیده است .

در این فرهنگ کسی از دیگری نمی پرسد : دین تو چیست و نیایش سوی تو کدام است، بلکه هر کسی می کوشد تا در مهرگستری و شادی پراکنی مزدا گونه بشود و نان و شادمانی خود را با دیگران بخش کند، چنانچه اشو زرتشت که خود بنیادگذار این دبستان است در سرود هشتم گاتها که سرود خود شناسی است می گوید: **خدای دانا و ابر توانا** خرسند به کسی ارزانی می دارد که به هر کس، خواه هر چه باشد خرسندی می بخشد... و همچنین به آن کس بهترین نیکیها خواهد رسید که آسایش را برای آسایش دیگران پدید می آورد ...

و شیخ ابوالحسن خرقانی که در بستر همین فرهنگ برآمده و بالیده است، بر سردر خانقاه خود می نویسد: **هر که در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید، چه آنرا که بدرگاه باریتعالی به جان آرزد ، البته بر خوان بوالحسن به نان آرزد.**

پس از یورش تازیان بیابانگرد، و راه اندازی آسیابهای خون در آن پشته ی فراخدامن، این فرهنگ مردم گرا و جهان آرا از روی بوم ایران برچیده شد و به تاریکترین لایه های روان ایرانیان پناه برد تا در زمانی دیگر درست همانند آبهای زیر زمینی سر برون کشد وتر و تازگی وزندگی را به ایرانیان بر گرداند.

ولی آن دیگری که خاک ایرانزمین را با خون ایرانیان رنگین کرده بود نه با مهر سر سازگاری داشت و نه از شادی نشانی .

در این آیین باورمندان به دینها و آیینهای دیگر نه تنها ارج گذاشته نمی شوند بلکه در رده ی پست ترین جانوران بشمار می روند، چنانچه درآیه نوزدهم از سوره ی آل عمران می فرماید: **تنها دین پسندیده نزد الله همان اسلام است...** و در آیه ۸۵ همان سوره می فرماید: **هرکس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است...**

بنا براین بایسته ترین خویشکاری یک مسلمان باورمند به اسلام این است که تا می تواند در آزار نا مسلمانان بکوشد و با گزند رسانی به آنان الله و رسول را شادمان بسازد.

در اینجا ارج آدمی در گرو مسلمان بودن است، نه در بینش و منش مردمان، بگو چه دینی داری تا بگویم از چه پایگاهی در همبودگاه مسلمانان برخوردار خواهی بود.

با این پیشگفتار کوتاه می خواهم نشان دهم که نمی توان با یک نگاه شتاب آلود و در یک سخنرانی سراسر تاریخ ایران را در نوردید و جایگاه اقلیت های دینی را در دو فرهنگ نا سازگار و در دو دوره ناهمساز تاریخی به بررسی نشست.

افزون برآن می دانیم که در ایران پیش از اسلام زرتشتیان نه تنها «اقلیت» به شمار نمی آمدند بلکه کدیوران و دارندگان این سرزمین بودند، رنجی که در درازای ۱۴۰۰ سال گذشته براین مردم پاک سرشت رفته است در پیاله تنگ یک گفتار نمی گنجد، باید دهها ساعت سخن گفت تا بتوان گوشه هایی از این بیداد را بنمایش گذاشت.

همچنین در باره ستمی که برهم میهنان خوب بهایی ما رفته و خونی که به ناروا از این مردم بر زمین ریخته شده است سخنی به میان نخواهم کشید، چرا که برای نشان دادن گوشه هایی از این بیداد شرم آور به زمانی بس دراز تر نیاز خواهم داشت، از بیدادی که بر هم میهنان مسیحی ما رفته است چگونه می توان به گفتاری کوتاه بسنده کرد؟؟، و اگر بخواهم به کوتاهی چیزی بگویم و بگذرم، این خود ستم دیگری خواهد بود بر هم میهنان خوب زرتشتی و مسیحی و بهایی ما.

بنا براین از آنجاییکه بیشترین شمار شنوندگان سخن امروز من فرزندان خوب اسرائیل هستند، بهتر است که بجای پرداختن به بوداییان و هندویان و منداییان و میتراپیان و زوروانیان و مسیحیان و بهاییان و باورمندان به دینها و آیینهای دیگر، نگاهی گذرا داشته باشیم به چگونگی زیست یهودیان در ایران پیش از اسلام و در ایران پس از اسلام.

این مردم، از زمان بیرون آمدن از مصر تا پایان روزگار سلیمان، توانستند با کار و کوشش پیگیر خود گامه های فراپویی را یکی پس از دیگری ببیمایند و جایگاه والایی در میان دیگر مردم جهان برای خود فراهم آورند.

پس از درگذشت سلیمان یکی از پسرانش بنام رحبعام Rehpbaoam بر اریکه فرمانروایی اسرائیل نشست و با زشتکاریهای خود انگیزه فروپویی مردم خود را فراهم آورد.

بنی اسرائیل یا دودمان دوازده پسر یعقوب که از سوی خداوند (اسرائیل) نامیده شده بود، تا زمان درگذشت سلیمان مردمی همبسته و همگام و هم سرنوشت بودند، و با همزوری و هم مهری گام های فراپویی را یکی پس از دیگری در می نوردیدند، ولی پس از درگذشت سلیمان در پی زشتکاریهای پسر جوانش به دو بخش ستیزه جو با یکدیگر پاره شدند، ده دودمان از آنان به پادشاه جوان پشت کردند و کشوری جدا سر برای خود بنیاد گذاشتند و کس دیگری را به پادشاهی خود برگزیدند، و دو دودمان دیگر به پادشاهی پسر سلیمان گردن نهادند. این پارگی یک رشته جنگهای خانمانسوز را میان فرزندان یک پدر، و برادرانی که تا دیروز پشتیبان یکدیگر بودند فراهم آورد. این آغاز فروپویی بنی اسرائیل بود پس از یک دوره ی دراز فراپویی، و آموزه ای بزرگ برای آنانی که انیشه ی جداسری را در سر می پروراندند.

در گيرو دار اين روزگار بد هنجار و برادرکشيهاي بد فرجام، نيو کد نصر پادشاه ستم پيشه بابل از اين کاستي روز افزون اسراييل بهره گرفت و در سال ۶۰۵ پ. م به اورشليم لشکر کشيد، يهوياکين شاه يهودا را به اسيري گرفت و صدقيا را برجای او بر تخت پادشاهی نشاند و با ده هزار اسير به بابل بازگشت، پس از چندی صدقيا با تکیه بر پيمانی که با مصر بسته بود بر نبوکدنصر شوريد، نبوکد نصر دو باره به اورشليم تاخت و آن شهر بزرگ را به آتش کشيد، هيکل سليمان را ويران کرد، پسران صدقيا را در برابر چشمان پدر کشت و مردم اورشليم را به بند کشيد و همه را با خود به اسيري به بابل برد.

اين بدترين رخدادی بود که یک ملت آزاده می توانست با آن رو به رو گردد. اسارت و بردگی در زير دست فرمانروایانی فرومایه و خود کامه .

در اینجا برای اینکه بتوانيم گوشه هایی از سیه روزگاری اين مردم رنج کشيده را در برابر چشمان خود پيکر دهيم بخشی از سوگنامه ی ارمیاء نبی را از تورات برای شما می خوانم...

اين نبی بزرگ اسراييل چنین می خروشد:

ای اورشليم، ای اورشليم، ای شهبانوی شهرها، چرا همانند بيوه زنان سپاه پوش گشته ای؟! شباهنگام زار می گریی و گوشی برای دهانت نيست \* دوستان ديروزت دشمنان امروز تواند!! کاهنانت بر دروازه ها می گریند و کودکانت در بند اسارت فریاد می کشند، دوشیزگان در تلخکامی و خودت در تلخی فرو نشسته ای.

ای که روزی شبحراغ روزگاران بودی؛ چرا اینچنين در ماتم نشسته ای؟! مردانت هلاک گشتند، و پسران و دخترانت در بند اسارت گرفتار آمدند\* در خیابانهای شمشير و در خانه های مرگ فرمانروا است\* دست زور آور مرگ بر شیرخوارگان دراز گشته و کاهنانت از گرسنگی درکوچه و برزن جان می سپارند.

ای اورشليم، ای اورشليم، ای شهبانوی شهرها، شباهنگام برخیزو خروشی از جگر برکش، دل خود را همانند آب پيش روی خداوند بریز، بگو: ای خداوند، مگر نمی بینی که کاهنان و انبیاء من در مکانهای مقدس کشته می شوند؟؟ مگر نمی بینی که پيران من همچون برگهای خزان زده در دست باد درکوچه های شهر می افتند، مگر نمی بینی که دوشیزگان و جوانانم را به اسيري می برند؟؟\*

چگونه پسران صهيون که با زر ناب برابر بودند اينک مانند سفالهای شکسته بی بها گردیده اند. شغلان نیز بچه های خود را شیر می دهند ولی دختران صهيون مانند شتر مرغ بیابانی بی شیر گشته اند\* زبان کودکان شیر خواره از تشنگی به کامشان چسبيده و مرگ آغوش برویشان بگشوده است\* آنانکه خوراکیهای نیکو می خوردند اينک خاکروبه ها را برای یافتن خوردنی زیر و زبر می کنند\* آنان که جامه های زیبا بتن داشتند اينک ژنده پوشان خاکستر نشینند\* کشتگان گرسنگی از کشتگان شمشير بيشتتر، و کشتگان شمشير از کشتگان گرسنگی بهترند\* مادران فرزندان خود را می پزند و خورند، و این تنها خوراک ایشان است\*

ای خداوند !! ای خداوند، ماندک نیاکاتمان را بردند، خانه هامان را ويران کردند\* دامن زنانمان را در صهيون به ننگ آلودند\* سرورانمان را کشتند و بزرگانمان را خوار کردند، جوانان را به سنگهای آسیاب بستند، و کودکان را در زير بارهای سنگين از پای در آوردند\* ای يهوه، ای سردار لشکرهای اسراييل، چرا ما را فراموش کرده ای??

درگيرودار آن روزگار بد هنجار که اسراييل از درد می ناليد و می خروشيد، کمی آنسو تر کودکی زاده شد که سپس تر از سوی همين مردم «**مسيح خداوند**» نام گرفت. آنان که با فرهنگ بنی اسراييل آشنایی دارند می دانند که اين فرنامی نيست که يهوديان به آسانی به اين و آن ارزانی کنند.

ديری نپاييد که اين کودک برآمد وبالاکشيد، و بر اريکه ی شهرياری ايرانزمين فراز آمد و چونان خورشیدی در آسمان تاريخ جهان درخشيدن گرفت.

او کوروش بود، شاه شاهان، شاه مهر گستر، شاه چهارگوشه ی زمين، آزاده مردی از تبار مردان بزرگ شاهنامه، شهرياری والامنش که نمی توانست آن فریادهای برآمده از ژرفای روان یک ملت از اسب فرو افتاده را بشنود و بر تخت شهرياری خویش آرام بگيرد. کوروش با سپاهی بزرگ و سپاهيانی که می دانستند که کشتن زيستمندان کشتن

مзда است به بابل در آمد، مردم بابل که از دست تبهکاریهای پادشاهان فرومایه ی خود به تنگ آمده بودند به پیشبازش شتافتند و دروازه های شهر را برویش گشودند.

کوروش در نخستین گامه ی این پیروزی کاری کرد که تا آن زمان از هیچ کشورگشای دیگری دیده نشده بود، بجای ویران کردن نیایشگاهها و شکستن بت ها و خوار شمردن باورهای دینی بابلیان، همراه با بزرگان سپاه خود و همراه با بزرگان کشوری و لشکری سرزمین شکست خورده ی بابل به نیایشگاه مردوک، بت بزرگ بابلیان درآمد و همانند آنها به نیایش پرداخت و آن بت سنگی را «**خدای بزرگ**» نامید، تا نشان دهد که فرهنگ ایران هیچ بتی را نمی شکند، بلکه در کنار هر بتی بت خود را برمی افرازد و برای دیگران نیز جا باز می کند تا بیابند و بت های خود را برافرازند !!.

این آزمون بزرگی بود که این بزرگمرد تاریخ اندیشه به کشورگشایان و زورآوران جهان داد تا از شکستن بتها و کشتن باورمندان به هر دین و آیینی خود داری کنند و دگر اندیشان را ارجی شایسته بگذارند.

سپس فرمان داد تا یهودیان و دیگر اسیران در بند را از بند اسارت ننگین بابلیان آزاد بگردانند، این همان فرمان خجسته ای بود که شالوده ی بنیادین هوده های مردمی، یا ( حقوق بشر) را پی گذاشت و چهره ی جهان را از زشتی به زیبایی دگرگون کرد، ولی کوروش بزرگتر از آن بود که به این اندک بسنده کند، مردمی که خانه و کاشانه و سرزمین نیاکان، و همه دارش و دسترنج خود را از دست داده اند، با آن تن های شکسته و رنجور از آزادی چه بهره ای می توانستند گرفت؟؟.

کودکان سرگردان و بی پناه ، پیکرهای های نا توان و درمانده، شکم های آماسیده از گرسنگی، آزادی را می خواهند چه کنند؟؟ آنان نان می خواهند و جایی برای آرمیدن.

با این جهان بینی مردم گرایانه بود که کوروش به آزاد سازی یهودیان بسنده نکرد، بلکه پیش از آزاد کردنشان آنان را خوراک و نوشاک و پوشاک شایسته بخشید و سپس با خود به ایرانشان آورد و با فرمانی شاهانه از ایرانیان خواست تا با زر و سیم و همه دیگر بایستگیهای زندگی بیاری این مردم برخیزند و دلهای شکسته شان را بنرمی نوازش کنند، و خود خزانه ی شاهی را برویشان گشود تا با دستان پر به سرزمین خود برگردند و خانه های افتاده شان را از نو بنا سازند.

به گزارش تورات شماری نزدیک به پنجاه هزار تن از یهودیان به همراه تنی چند از رهبران دینی خود به سرزمین مقدس برگشتند ، ولی شمار دیگری که بسی فزونیتر از آنان بودند ایران را میهن خوب خود شمردند و در آن سرزمین ماندند و ریشه دواندند و امروز پس از گذشتن از فراز و فرودهای بسیار، از نژاده ترین تبارهای ایرانی به شمار می روند و از هر ایرانی ایرانی ترند.

نحمیا که خود از خاندان پادشاهی اسراییل و در دوره ی اسارت بابل چشم به جهان گشوده بود در ایران آنچنان بزرگ شد و بالید که در شوش ساغر انداز شاهنشاه ایران اردشیر دراز دست شد. روزی از شاهنشاه ایران درخواست نمود به او پروانه بازگشت به اسراییل را بدهد تا بتواند مردم خود را در بازسازی اورشلیم یاری رساند ، این درخواست از سوی شاهنشاه ایرن پذیرفته شد و نحمیا در سال ۴۴۴ پ.م رهسپار اورشلیم گردید . پس از چندی عذرا در سال ۳۷۹ پ.م به همراه گروه بزرگی از کار آموختگان و پیشه وران و سازندگان، و با پول کلانی که شاهنشاه ایران فرا دست آنان گذاشته بود به اورشلیم بازگشت تا آن شهر مقدس را از نو بنا سازد، و دیگران در ایران ماندگار شدند.

خوشبختانه یهودیان در همیشه ی تاریخ یکی از وفادارترین تبارهای ایرانی بوده و در خدمتگزاری به ایران از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند و اگر نیک بنگریم خواهیم دید که تا پیش از یورش تازیان از بهترین گرامیداشت از سوی دیگر هم میهنان خود برخوردار بوده و توانسته اند بدون کمترین گرفتاری به فرابویی در زمینه های گوناگون هنری ، دانشی ، بازرگانی و کشورداری ادامه دهند.

این نگاهی بود به چگونگی زیست یهودیان در ایران پیش از اسلام و می دانیم که پیروان دیگر دینها نیز مانند بوداییان ، برهمنیان ؛ منداییان، پیروان خدایان کهن بابلی ؛ میتراییان، زروانیان، مسیحیان و جز اینها هم کم و بیش به همان گونه بوده اند ، همه ی آنها می توانستند بی هراس از فشار دستگاه فرمانروایی کشور، آیینهای دینی خود را بجای آورند و درست همانند دیگر هم میهنان خود از همه ی هوده های مردمی برخوردار باشند.

اگر دوره ی کوتاه چند پادشاه پیورز ساسانی و تبهکاریهای موبدی بنام کرتیر را از تاریخ ایران پیش از اسلام بر داریم، با دلیری می توان گفت که ایران بهشت اقلیت ها بوده است و بیشک یهودیان بیش از پیروان دیگر دینها از دارشهای این بهشت بهره گرفته اند ، چرا که از سویی برای کشاندن دیگران به دین خود تبلیغ نمی کردند و از سوی دیگر در دوره ی دراز جنگهای ایران و روم مانند مسیحیان نگرانیهایی را برای دولت شاهنشاهی ایران پدید نمی آوردند.

ولی این دوره ی خوشباشی مردم ایران، بیش از یازده سده پایداری نکرد. در پی یورش تازیان و فرو پاشی دودمان ساسانی همه دارشها و ارزشهای فرهنگ ایرانزمین لگد کوب تازیان گردید و آن بهشت شادی بخش که جشنگاه جهان بود به جهنمی خونین دگر گون شد، و یهودیان نیز همانند دیگر تبارهای ایرانی دچار تیره روزگاری گردیدند. تازیان آیینی را با خود آورده بودند که در برابر هیچ اندیشه ای تاب شکنیایی نمی آورد.

در این آیین، نامسلمانان همواره به چشم **(گناهکار) - (نجس) و (جاهل)** نگریسته می شوند، اهل کتاب (یهودی - مسیحی و زرتشتی) باید افزون بر مالیات سرانه مالیات دیگری هم بنام جزیه به حکومت اسلامی بپردازند، دریافت جزیه باید همراه با زدن پس گردنی و دیگر رفتارهای خوار کننده ای باشد که اهل ذمه همواره خود را پست و خوار و فرودست مسلمانان ببیند تا به اسلام درآیند.

اهل ذمه نباید کلیسا و کنیسه و آتشکده ی تازه ای در سرزمین اسلام بنا کنند، حکومت اسلامی هر زمان شایسته بداند می تواند نیایشگاههای یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان را ویران کند.

اهل ذمه باید خانه ها ی خود را همواره پست تر از خانه های مسلمانان بنا کنند تا بدین ترتیب خواری خود را بنمایش بگذارند .

از آنجاییکه بدن هر نامسلمان نجس شمرده می شود ، اهل ذمه باید پارچه ی زرد رنگی بر جامه ی خود بدوزند تا مسلمانان از دور آنان را شناسایی کرده و از برخورد با آنان بپرهیزند، چنانچه در آیه ۲۸ سوره ی توبه می فرماید: **ای کسانی که ایمان آورده اید محققا بدانید که مشرکان نجس و پلیدند...**

اهل ذمه در روزهای بارانی نباید از خانه های خود بیرون شوند تا آبی که از پیکرهای آنان بر زمین ریخته می شود زمین را نا پاک نسازد.

اهل ذمه آزاد نیستند که فرزندان خود را بگونه ای بار آورند که پیرو دین پدرانشان باشند ، بنا براین نمی توانند فرزندان خود را از رفتن به کانونهای اسلامی باز بدارند و از مسلمان شدنشان جلوگیری کنند.

اهل ذمه آزاد نیستند در باره ی دین خود تبلیغ کنند ، از همین رو زرتشتیان در این هزار و چهارصد سال گذشته هرگز دلیری نکرده اند از آیین ورجاوند خود با دیگر هم میهنانشان کمترین سخنی به میان آورند، امروز که گروهها گروه از ایرانیان مسلمان به آیین نیاکان خود روی می آورند این کاری به زرتشتیان ندارد، این همای ایران است که دارد از درون خاکستر خود سر برون می کشد و رستاخیزی دوباره می کند .

اهل ذمه نباید به جز اسلام دین دیگری مانند یهودیت - مسیحیت و یا زرتشتی را برای خود برگزینند، اگر بخواهند به دین دیگری بجز آنچه در آن زاده شده اند درآیند ؛ باید تنها اسلام را بر گزینند وگرنه کشته خواهند شد.

اگر نا مسلمانی مسلمانی را بکشد کشته می شود ولی اگر یک مسلمان نا مسلمان را بکشد کیفر داده نمی شود.

دیه ی یک مرد ذمی (مسیحی - یهودی- زرتشتی) کمتر از دوازده درسد دیه مرد مسلمان است. پیروان آیینهای دیگر مانند بوداییان و هندویان و دینهای کوچک و بزرگ جهان هیچ دیه ندارند . اگر مسلمانی آنان را بکشد داوری نمی شود ، خون نامسلمان ارجی ندارد پس هرچه ریخته تر بهتر!!.

اگر اهل کتاب شرایط ذمه را نپذیرند کافر حربی شمرده خواهند شد ، اینگونه کسان حق زندگی کردن ندارند، جان و مال و ناموسشان ارجی ندارد و به زبان شرعی **مهدور الدم - مهدور المال - و مهدور العرض است!!** چنانچه در آیه ی ۲۹

سوره توبه می گوید: ای اهل ایمان باهر که از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.

در میان اهل ذمه یهودیان و مسیحیان جایگاه ویژه تری دارند و گاه به خوک و بوزینه مسخ می شوند، چنانچه در آیه ی ۶۰ از سوره ی مانده می فرماید: « بگو ای پیغمبر آیا شما را آگاه سازم که کدام قوم را نزد خدا بدترین پاداش است؟ کسانی را که خدا بر آنها لعن و غضب کرده و آنان را بوزینه و خوک مسخ نموده که با حرمت حکم روز شنبه مخالفت خدا کردند و مسخ و بوزینه شدند و امت عیسی که پس از نزول مانده ی آسمانی و مشاهده اعجاز مسیح باز کافر شدند و مسخ به خوک گردیدند!!؟؟ » .

در آیه ی ۵۱ سوره ی مانده به روشنی می گوید: ای اهل ایمان یهود و نصاری را بدوستی نگیرید ، هر که از شما مومنان با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود.

در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ سوره ی نساء می فرماید: ای اهل ایمان مبدا کافران را بدوستی بگیرد و مومنان را رها کنید...

در آیه ی ۱۱۸ آل عمران می فرماید: ای اهل ایمان از غیر هم دینان خود دوست نگیرید چه آنانی که بغیر دین اسلامند از خلل و فساد در کار شما کوتاهی نکنند.

مسلمان آزاد نیست دین دیگری برای خود برگزیند وگرنه مرتد شمرده شده و به سختی کیفر داده خواهد شد. آن خیزابه های خونی که از پیکر هم میهنان خوب بهایی ما جوشید و خروشیدو خاک ایران را در برابر تاریخ شرمسار کرد از همین بنمایه مایه می گیرد.

اینها زیانهای است که اهل کتاب و دیگر نامسلمانان و از اسلام برگشتگان در سر زمینهای اسلامی از آن برخوردار می گردند و تاوانی است که باید پردازند . این برترشماری مسلمانان و خوار شمردن نا مسلمانان چیزی نیست که یک حکومت اسلامی و یاتی چند از رهبران اسلام بتوانند نا دیده بگیرند و یا نپذیرند ، شیخ فضل الله نوری در یکی از نوشته های خود می نویسد : برابر شمردن مردمان و دخیل ندانستن تفاوت های مذهبی در تبعیض های حقوقی، معادل خروج از اسلام است، به سخن دیگر نا دیده گرفتن اینگونه نابرابریها پشت کردن به اسلام و گونه ای ارتداد به شمار می رود.

همین سال گذشته یکی از رهبران جمهوری اسلامی بنام آیت الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان و امام موقت جمعه ی تهران در یک سخنرانی رسمی فرمودند : بشر غیر از اسلام همان حیواناتی هستند که روی زمین می چرند و فساد می کنند. این سخن جنتی اگرچه واکنشهای تندی را در پی آورد ولی این گونه واکنشها بیشتر از سوی کسانی نشان داه شد که یا اسلام را نمی شناختند ویا می خواستند راستی ها را در پس پرده نگهدارند و بگویند که این سخنان برآمده از « فقه صفوی » است و کاری به « عدل علوی » ندارد ، ولی این گونه کوششها راه بجایی نبرد، چرا که هر پژوهشگری می داند که در جهان اسلام غیر مسلمانان در ردیف حیوانات و گاه فرو تر از آنان شمرده می شوند، چنانچه درآیه ی های ۹ و ۱۰ سوره ی مانده می فرماید: الله به آنان که ایمان آوردند وعده ی آمرزش و اجر عظیم فرموده است و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اهل جهنم خواهند بود...

در آیه ۳۹ سوره ی بقره می فرماید: آنان که تکذیب آیات ما کردند کافر و اهل دوزخ اند.. این آیه به روشنی نشان می دهد که هرکس آیات قران را نپذیرد کافر است، و ریختن خون کافران از بایستگیهای اسلام است چنانچه در آیه ۴ سوره ی محمد می فرماید: چون با کافران رو برو شوید باید آنها را گردن بزنید...

درآیه ی ۱۲ سوره ی انفال می فرماید : همانا من ترس در دل کافران می اندازم شما تا گردنهایشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید... بارها دیدیم که پیش از اعدام دست و پای محکومین را بریدند ویا چشمشان را از چشم خانه درآوردند و یا همه خونشان را از رگها بیرون کشیدند و سپس کشتند ، این چیزی نبود که برآمده از اندیشه های رهبران حکومت اسلامی ایران باشد ، این برآمده از آموزه های خود اسلام است.

درآیه های ۱۹۰ تا ۱۹۳ همین سوره آمده است: هرجا مشرکین را یافتید بکشید و از شهر و دیارشان برانید ... بیش از شش میلیون تن از ایرانیان در پی چنین فرمانی از سوی الله ورسول است که خانه و شهر و کشور را پشت سر گذاشته و به سرزمینهای دیگر پناه برده اند.

این چکیده ای بود از چگونگی زیست اقلیت های دینی در ایران. پس از اسلام، افزون بر همه ی آنچه که گفته شد، یهودیان از گرفتاریهای دیگری نیز در ایران اسلامی برخوردار بوده اند و آن کینه ای است که از آیات قرآن نسبت به سه تبار یهودی در مدینه دیده می شود، کینه ای که سرانجام به کشتار همگانی مردم این سه تیره ی یهودی و به آتش کشیدن نخلستانها و تاکستانها و دستیازی بیشرمانه به زنان و دخترانشان انجامید.

آن احساسات یهود ستیزانه ای که امروز در ایران از سوی رهبران جمهوری اسلامی و برخی از ایرانیان باورمند به اسلام دیده می شود هیچ پیوندی با فرهنگ ایران و با مردم نژاده ی ایران ندارد. مردم ایران با تمام توش و توان خود در پاسداری از پیوند های دوستی میان دو ملت کهنسال ایران و اسرائیل می کوشند و از هیچ کوششی در این زمینه فرو گذار نمی کنند .

پیام ما به مردم جهان این است که ما فرزندان همان نیاکانتیم که بیاری فرزندان اسرائیل آمدیم و برآنیم تا این پیوند دوستی و مهر گستری میان خود و مردم خوب اسرائیل را جاودانه پاس بداریم.

اگر کوروش بزرگ نبود ، اگر فرهنگ مهر گستر ایران نبود ؛ اگر داد و دهشمندی در سرشت ایرانیان جای نداشت، امروز نه از اسرائیل نشانی برجای مانده بود و نه از اسراییلیان نشان، اسرائیل گوشت و پوست و استخوانش را به کوروش و فرزندان کوروش بدهکار است و بدهکاری خود را می داند، ولی شوربختانه گاهی نغمه های نا خوشایندی از این سرزمین بگوش می رسند که دل ایرانیان آزاده را به درد می آورند، گاه بدستاویز پیشگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به جنگ ابزارهای اتمی زمزمه یورش هوایی اسرائیل به ایران در میان است و گاه بلند پایگان این کشور به کنایه می گویند که « **ایران خیلی بزرگ است!!** » و بدین ترتیب آرمان تکه پاره شدن ایران را در سرها می پروراند.

امروز من که کوچکترین سرباز ایرانم آمده ام تا از سوئی پیام مهر ایرانیان آزاده را به شما فرزندان یعقوب برسانم و از سوئی هشدارتان دهم که مبادا با اندیشه و گفتار و کردار ناپسند خود مایه ی رنجش ما فرزندان خوب ایرانزمین را فراهم آورید، باید بیاد داشته باشید که ایران همیشه جایگاه والایی در خاورمیانه داشته است و در آینده نیز چنین خواهد بود، ما از اسب فرو افتاده ایم نه از اصل، امروز این با شما است که با مردمی که به شما زندگانی دوباره بخشیده اند چگونه رفتار کنید، فرمان خرد این است که پیوندها ی دیرپای دوستی میان خود و ملت بزرگ ایران را پاس بدارید، و اگر جز این کنید باز این شما خواهید بود که اشتباه بزرگ خود را توانی بزرگ بپردازید!! .

بنیاد فرهنگ ایران که این کمترین به سرپرستی آن سر بلندم با همه ی توش و توان خود می کوشد تا به جهانیان بباوراند که ما ایرانیان فرزندان پاک سرشت کوروش و داریوشیم، ما نه تنها هیچ پیوندی با آن ایران ستیزانی که می خواهند اسرائیل را از روی زمین بردارند نداریم، بلکه پیشاپیش دوستان یهودی خود با اینگونه اهریمنی ریات می ستیزیم .

ما تا زنده ایم در پاسداری از پیوندهای دوستی میان دولت کهنسال ایران و اسرائیل خواهیم کوشید و نخواهیم گذاشت که در پی زشتکاریهای این زشتخو اهرمن چهرگان ایران ستیز، خدای نا کرده تنشی میان این دو مردم خوب ایران و اسرائیل پدیدآید.

ما خود بیارمندی فرزندان دلاور ایرانزمین و بیاری همه ی آزادگان جهان می توانیم حکومت ایران ستیز جمهوری خون و تازیانه و چوبه ی دار را برای همیشه از ریشه بر اندازیم .

آناتکه می خواهند اسرائیل را از روی زمین بردارند باید بدانند که نخست باید ما را از روی زمین بردارند، تا ما فرزندان خوب ایران زمین زنده ایم پروانه نخواهیم داد که برگی از درخت اسرائیل بدست پتیارگان ایران ویرانگر بر زمین بیفتد.

پایدار باد پیوند های دوستی و مهر گستری میان دو ملت کهنسال ایران و اسرائیل